



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

# جبهه‌ی چپِ ترک: گفتگوی دوم

حزب کمونیست مائوئیست (MKP)

یحیی مرادی



[mkp-bim.info](http://mkp-bim.info)

**MAOİZM SAVUNULMADAN MARKSİZM-LENİNİZM SAVUNULAMAZ!**



# MKP



**MAOİST KOMÜNİST PARTİSİ / TÜRKİYE - KUZEY KÜRDİSTAN**

فروردین ۱۳۹۹

**توضیح «نقد»:** «حدود دو سال پیش [گزارش‌هایی](#) از یحیی مرادی پیرامون روزاوا منتشر کردیم. او در زمان تدوین این گزارش‌ها، گفتگوهایی نیز با مسئولان برجسته و نظریه‌پردازان برخی گروه‌های سیاسی ترک که خود را در قلمرو گرایش‌های مارکسیستی به‌شمار می‌آورند، انجام داده است که اینک در چند بخش در «نقد» منتشر خواهند شد. بدیهی‌ست که انتشار این گفتگوها صرفاً برای آشنایی با دیدگاه‌های این گروه‌هاست و به‌هیچ روی به‌معنای ارزیابی یا تایید آن‌ها از سوی «نقد» نیست.

حزب کمونیست مائوئیست (MKP) [۱] یکی از احزاب کمونیست ترکیه است که برای پشتیبانی از جنبش روزاوا، داوطلبانه در روزاوا (شمال سوریه) حضور دارد. جنبش چپ معاصر ترکیه متأثر از سه مبارز برجسته است. ماهر چایان، دنیز گزمیش، ابراهیم کایپاک‌کایا. هر یک از این‌ها بر گرایش یا گرایشانی از جبهه‌ی عمومی چپ ترکیه اثر گذاشته‌اند. کایپاک‌کایا سازمان‌دهنده و نظریه‌پرداز مائوئیسم بود که پس از جان‌باختن او حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) (TKP/ML) به فعالیت و مبارزه ادامه داد. حزب جدیدی در دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی پس از انشعابی در حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) تأسیس شد: حزب کمونیست مائوئیست.

این مصاحبه با باران (Baran) از فرماندهان وقت حزب کمونیست مائوئیست صورت گرفته است. متأسفانه بنا به دلایلی این گزارش نیمه‌تمام باقی ماند و فرصتی برای تکمیل گزارش و پرسش‌هایی (شاید مهم‌تر) ایجاد نشد. (ی.م.۰)

**حزب شما، حزب کمونیست مائوئیست، در چه سالی تأسیس شد؟ علت انشعاب از حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) [۲] که هم‌چنان فعال و البته پای‌بند به اندیشه‌های کایپاک‌کایا [۳] است، چه بود؟**

نام دقیق حزب ما، حزب کمونیست مائوئیست (ترکیه - شمال کردستان) است. حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) در ۲۴ آوریل ۱۹۷۲ تأسیس شد. از آن‌جا که حزب ما ریشه در آن حزب دارد، باید بنیان سیاسی و ایدئولوژیک خود را در آن تاریخ جستجو کنیم. حزب ما در اولین کنگره‌ی خود به تاریخ ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۲، تصمیم گرفت که نام خود را به حزب کمونیست مائوئیست تغییر دهد. تا پیش از آن، حزب ما فقط به‌عنوان بخش انشعابی حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) شناخته می‌شد، اما پس از آن

کنگره تصمیم گرفتیم با نام حزب کمونیست مائوئیست جدایی ایدئولوژیک و سیاسی و حزبی خود را با دیگران مشخص کنیم.

ایبو (کایپاک کایا)، رهبر و بنیان‌گذار حزب ما، در سال ۱۹۷۲ گفت: «انقلاب ما، انقلاب فرهنگی پرولتاریاست. چراکه پایگاه انقلاب ما در انقلاب فرهنگی پرولتاریا نهفته است.» منظور او از این گفته چیست؟ ایبو تلاش می‌کند مختصات انقلاب فرهنگی را برای ما ترسیم کند. ایده‌ی انقلاب فرهنگی از مارکسیسم - لنینیسم به مائوئیسم منتقل شده است. مائوئیسم فرهنگ را بسیار جدی تلقی می‌کند و آن را اساس می‌گیرد.

رفیق مائو [۴] مارکسیسم - لنینیسم را در سه حوزه گسترش داد: سوسیالیسم علمی، اقتصاد سیاسی و فلسفه. ترکیب این سه حوزه فرهنگ مائوئیسم را می‌سازند.

انقلاب فرهنگی چین در سال‌های ۱۹۶۹ - ۱۹۶۵ شکل گرفت و مرحله به مرحله مائوئیسم را استوار کرد. این انقلاب بنیادین، پس از آن‌که در چین آغاز شد، در سراسر جهان گسترش یافت. فکر و اندیشه‌ی ایدئولوژیک مائوئیسم از آن‌جا نشأت گرفته است. رهبر ما، رفیق ایبو (کایپاک کایا) ملهم از انقلاب فرهنگی چین بود و بر این باور بود که ما نیز می‌توانیم انقلابی مانند انقلاب فرهنگی چین را آغاز کنیم. رفیق ایبو در ۱۹۷۱ می‌گوید: «حرکت حزب ما، حرکت انقلاب فرهنگی است»

به نظرم باید در این‌جا میان انقلابی و کمونیست تمایزی قائل شد. رفیق ایبو فقط به‌عنوان یک مبارز انقلابی شناخته نمی‌شود، او یک انقلابی کمونیست است، چراکه از بنیانی مائوئیستی آمده است. در آن زمان انقلابیون بسیاری مبارزه می‌کردند، مثل چایان، گزمیش و ... اما میان کمونیست و انقلابی تفاوت است. رفیق ایبو را به این دلیل کمونیست و نه انقلابی صرف می‌دانیم که اندیشه و خیال او کمونیستی بود و نه صرفاً انقلابی. بنا به سه اصل پایه‌ای مارکسیسم - لنینیسم (سوسیالیسم علمی؛ اقتصاد سیاسی؛ فلسفه) که میراث رفیق مائو است، رفیق ایبو یک کمونیست انقلابی بود.

برای مثال، رفیق مائو در سیستم سوسیالیسم دستاوردهای نظری ویژه‌ای دارد: (۱) از اقتدار دموکراتیک خلق استفاده می‌کند (۲) تضاد را بنیان اندیشه‌ی خود قرار می‌دهد (۳) جنگ توده‌ای را اساس می‌گیرد (۴) تضاد طبقاتی درون سوسیالیسم را روشن می‌کند. رفیق ایبو با اتکا به این عناصر در اندیشه‌ی مائوئیستی، قصد داشت فکر انقلاب را در باکور (شمال کردستان) و ترکیه ایجاد کند.

تزه‌های رفیق ایبو شامل چنین مواردی است: خوانشی صحیح از اقتدار اقتصادی؛ نقد کمالیسم؛ مسئله‌ی ملی؛ مبارزه با رویزیونیسم؛ پرنسیب ساختاری؛ فاشیسم و ... این‌ها و مواردی دیگر، تزه‌های رهبر ماست.

در میراث نظری کاپی‌اک‌کایا، که امروز در استراتژی و تاکتیک حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) (حزبی که از او برجای ماند و حزب کمونیست مائوئیست از آن منشعب شد) باقی مانده، ترکیه کشوری نیمه‌مستعمره/ نیمه‌فئودال است. حزب کمونیست مائوئیست چه تحلیلی از این تز دارد؟ آیا ارزیابی شما از جامعه‌ی ترکیه، نیمه‌مستعمره/ نیمه‌فئودالی است؟

از سال ۱۹۷۲ تا سال ۲۰۰۲ (سال تأسیس حزب کمونیست مائوئیست) تعداد بی‌شماری کنگره‌ی حزبی برگزار شد. در تاریخ حزب کمونیست مائوئیست از سال ۲۰۰۲ تاکنون سه کنگره‌ی رسمی برگزار شده است. نخستین آن در ۲۰۰۲ بود، دومین در ۲۰۰۷، و نهایتاً آخرین کنگره‌ی حزب در سال ۲۰۱۳ برگزار شد. از سال ۱۹۷۲ تا ۲۰۱۳ ما نیز باکور (شمال کردستان) و ترکیه را نیمه‌مستعمره/ نیمه‌فئودالی ارزیابی می‌کردیم. از کنگره‌ی سوم در سال ۲۰۱۳ نگاه ما به مسئله تغییر کرد. چراکه بنا به روح کمونیسم و مارکسیسم - لنینیسم باید از شرایط ابژکتیو کنونی و زمان مشخص برای تحلیل استفاده کنیم.

ما نمی‌توانیم درست مثل ۱۰۰ سال قبل، به شکلی که لنین به امپریالیسم نگاه می‌کرد، آن را ارزیابی کنیم. بنا به شرایط مکانی و زمانی باید ارزیابی‌ای ابژکتیو ارائه دهیم. منبع ارزیابی حزب کمونیست مائوئیست کنگره‌ی سال ۲۰۱۳ است. در این کنگره بار دیگر سیستم امپریالیسم سرمایه‌داری را به شکلی انضمامی تحلیل کردیم. در این باره، ما فقط به کتاب ۱۰۰ سال قبل لنین [۵] در ارزیابی امپریالیسم محدود نماندیم. هنوز تحلیل حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) از امپریالیسم همان کتاب ۱۰۰ سال پیش لنین است! ما معتقدیم که خصوصیات ویژه‌ی که در امپریالیسم و سرمایه‌داری تغییر کرده است را باید در نظر گرفت و تحلیل کرد. ده‌ها بند را می‌توان به تحلیل لنین اضافه کرد. به این ترتیب در کنگره‌ی ۲۰۱۳، مراحل را که تاکنون امپریالیسم و سرمایه‌داری در ۱۰۰ سال گذشته (از زمان مارکس) تا کنون طی کرده است تحلیل کردیم.

بنا به نظر مارکس، سرمایه دینامیک است و نه ایستا! اگر شما آن را ایستا در نظر بگیرید، نمی‌توانید تحلیلش کنید. کائوتسکی ماتریالیست مکانیکی است و به همین جهت راه خود را از لنین جدا کرد. در حالی که هم لنین و هم مائو، سرمایه را پویا و دینامیک ارزیابی می‌کنند. حزب کمونیست مائوئیست هم سرمایه را پویا ارزیابی می‌کند. به همین دلیل است که تحلیل‌های قرن گذشته‌ی لنین برای امروز ما مناسب نیستند. مثلاً لنین در کتاب خود از «سرمایه‌ی ملی» بحث می‌کند، این که قدرت‌های ملی بر سرمایه‌داری حاکم‌اند. اما امروز سرمایه‌داری را می‌توانیم جهانی در نظر بگیریم. لنین در تحلیل خود مدعی می‌شود که بورس به مرور زمان تمام می‌شود و از قدرتش کاسته می‌شود. اما اشتباه کرد و بورس قدرتمندتر شد و امروزه به بالاترین مرحله‌ی قدرت خود رسیده است.

لنین در گذشته می‌گفت بحران سرمایه‌داری «مسئله‌ای ملی» است و در مرزهای ملی اتفاق می‌افتد، امروز اما بحران سرمایه‌داری، امری جهانی است و در تمام جهان بدون هیچ مرزی اتفاق می‌افتد. در زمان لنین سرمایه‌داری سوداگرانه [۶] وجود نداشت، امروزه وجود دارد. در ۱۰۰ سال پیش، سرمایه در مرزهای تنگ ملی حرکت می‌کرد، امروزه تمام جهان را فرا گرفته است. امروزه دیگر سرمایه‌داری مثل سابق یک مرکزیت واحد ندارد و چند مرکزی است و به شدت گسترش یافته است. طبقات اجتماعی مثل کارگران، بورژوازی، دهقانان و ... شکل‌های گذشته را ندارند و به تحلیلی نوین نیاز دارند. در زمان لنین، تلاش مارکسیست‌ها بر آن بود که سرمایه‌داری صنعتی و زراعی را تحلیل کنند و نتیجه بگیرند که کدام یک تفوق دارد و مؤثرتر است. امروزه اما بخش خدمات اجتماعی وجود دارد، چگونه می‌توان آن‌را به تحلیل وارد کرد؟

امروزه حدود ۶۰ الی ۷۰ درصد از بخش اقتصاد در بخش خدمات اجتماعی است، در سراسر جهان، از آمریکا تا آلمان، از روسیه تا باکور و ایران. پس از بخش خدمات اجتماعی، تازه نوبت به بخش صنعت و زراعت می‌رسد.

در زمینه‌ی تولید و مصرف، شاهد تغییرات گسترده‌ای هستیم. بنا به سرمایه‌داری متأخر، درمان، آموزش، حمل‌ونقل، ورزش، فرهنگ، مدیریت، تجارت، رسانه، اینترنت و ... به تمامی تنظیم و بازسازمان‌دهی می‌شوند. در زندگی روزمره‌ی ما بسیاری از این موارد نسبت به قرن گذشته تغییر کرده است. زمانی که شما سرمایه‌داری را تحلیل می‌کنید، در بسیاری از موارد متکی بر نظریات مارکس و لنین هستید. اما واقعیت این است که ارزیابی لنین از سرمایه‌داری، امروزه خیلی متفاوت از شرایط زیستی ماست و نمی‌توانیم تماماً بنا به آن‌ها جهان را ارزیابی کنیم.

تغییرات دنیای امروز را رفیق مارکس، انگلس، لنین و مائو در نظر نگرفتند و ما باید آن‌ها را تحلیل کنیم. تحلیل‌های ما بخشی از وظیفه‌ی عمومی ما در جایگاه کمونیست است، باید این ارزیابی‌ها را در اختیار خلق قرار دهیم و راه‌کار پیشنهاد کنیم. مارکسیسم - لنینیسم، مائوئیسم یا کمونیسم همگی جنبشی پراتیک هستند، پویا و در حرکت‌اند. ایستا نیستند، مارکسیسم تنها یک فرم خشک و منجمد نیست.

میراث نظری و عملی‌ای که از مارکس تا کاپیاک‌کایا به ما رسیده است را نمی‌توان به شکلی دگماتیک پذیرفت. این حرکتی جهانی است و باید بر اساس روحیات انسانی، حیاتی و طبیعی و به شکلی دینامیک به آن پرداخته شود. چراکه در دیالکتیک یک قانون اساسی وجود دارد: **تضاد** بنیان دیالکتیک است.

حزب کمونیست مائوئیست به دستاوردهای آموزگاران خود که راه را نشان داده‌اند، به شکل وحی نازل، مثل قرآن و انجیل نگاه نمی‌کند. باید این نکته را اضافه کنم که از جهت اجتماعی، سوژکتیو و حتی طبیعی، مفاهیمی مثل طبقات اجتماعی، دولت و هر امر دیگری تاریخ‌مند است. هیچ چیزی جامد باقی نمی‌ماند، بلکه تغییر می‌کند. امپریالیسم و سرمایه‌داری نیز تاریخی هستند و تغییر می‌کنند و می‌توانند به پایان خود برسند.

چگونه به پایان می‌رسند؟ از طریق کوشش مبارزان، انقلابیون، کمونیست‌ها و برپایی انقلابات خلقی از بین می‌روند. سرمایه‌داری خود به خود نابود نمی‌شود.

## در کنگره‌ی حزب کمونیست مائوئیست در سال ۲۰۱۳ به چه ارزیابی‌هایی رسیدید؟ آیا نتایج این ارزیابی‌ها در استراتژی عمومی مبارزاتی شما تغییری ایجاد کرد؟

در کنگره‌ی سال ۲۰۱۳، حزب کمونیست مائوئیست این تحلیل‌ها را که مختصر به آن اشاره کردم، در زمینه‌ی تاریخی/ اجتماعی باکور (شمال کردستان) و ترکیه به کار بست. مثلاً این مسئله که ساختار دولتی ترکیه یک ساختار سرمایه‌داری متأخر است در حالی که آتاتورک تنها بنا به نظر و مصلحت امپریالیسم ترکیه‌ی کنونی را تأسیس کرد. دولت ترکیه در کسوت سرمایه‌داری متأخر، امروزه بهتر می‌تواند خلق ترکیه را استعمار و استثمار کند.

در زمانی که کاپی‌کایا جامعه‌ی ترکیه را ارزیابی می‌کرد، دهقانان و روستاییان اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند، جمعیت شهرها نسبت به روستاها بسیار کم‌تر بود. اما امروزه این نسبت معکوس شده است و اکثریت مردم ترکیه شهرنشین‌اند و روستاییان اقلیت جمعیت ترکیه را تشکیل می‌دهند.

دولت ترکیه موفق شده است که از حدود ۱۵۰ سال پیش تاکنون یعنی از زمان عثمانیان به بعد، به تدریج باکور و ترکیه را مستعمره‌ی امپریالیسم و سرمایه‌داری کند. به باور حزب کمونیست مائوئیست شکل کنونی سرمایه‌داری متأخر دولت ترکیه از دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی مستقر شد. از سوی دیگر، در باکور و ترکیه بخش خدمات اجتماعی از بخش‌های دیگر سرمایه‌داری پیشی گرفته است. از نظر میزان تأثیر و قدرت اقتصادی، هم‌چنان کارگران صنعتی کارخانه‌های ترکیه و شرکت‌های صنعتی بر کارگران بخش خدمات اجتماعی تفوق هژمونیک دارند، اما از نظر تعداد، کارگران بخش خدمات اجتماعی از بخش صنعتی بیشترند.

سرمایه‌داری ترکیه یک سرمایه‌داری طبیعی و متعارف نیست، این سرمایه‌داری خود به خود ایجاد نشده است، بلکه از طریق ارتباط با سرمایه‌ی جهانی شکل یافته است. برای مثال، امروزه کارگران کرد در باکور مستعمره‌ی سرمایه‌ی جهانی در آن منطقه (باکور) شده‌اند. هر شاخه‌ی تولیدی در باکور و ترکیه تحت تسلط سرمایه‌داری جهانی است.

امروزه روستاها وابسته‌ی اقتصادی شهرها شده‌اند، و خودکفایی اقتصادی خود را از دست داده‌اند. به این ترتیب که حتی چوپان‌ها هم با پول کار می‌کنند و وارد چرخه‌ی فروش نیروی کار شده‌اند. روستاییانی که محصولات خود را در بازار می‌فروشند، با پول آن، محصولات لازم خود را خریداری می‌کنند. روستا وارد چرخه‌ی سرمایه‌داری شده است. در گذشته چنین نبود. انجیر، فندق، شیر و گندم از طریق صنعتی و تجاری در دسترس است. تمامی این تحولات تازگی دارد و در زمان کاپی‌کایا چنین نبود.

اگر بخواهیم تغییرات سرمایه‌داری متأخر را بهتر ببینیم، شاید بهتر است از تغییرات در دین حرف بزنیم. امروزه دیگر دین، پدیده‌ای فئودالی نیست، بلکه دین هم تحت پراتیک سرمایه‌داری تغییر کرده و کارکردهای خاص خود را یافته است که نیاز به تحلیلی جداگانه دارد. درست مثل کارکرد سرمایه‌دارانه‌ی دین در آمریکا، اسرائیل یا ایران.

سابق بر این، اگر در روستایی چند رأس گاو می‌دیدیم به سرعت نتیجه می‌گرفتیم که آن روستا فئودالی است. اما امروزه آن را به مثابه سرمایه‌ی اجتماعی می‌بینیم. درست مثل هلند و سوئیس که صنعتی متکی بر گاو دارند. این بخشی از سرمایه‌ی اجتماعی است.

اگر ما قبلاً می‌گفتیم ترکیه جامعه‌ای فئودالی است، این تحلیل برآمده از ارزیابی ما از دین و شکل ظاهری اقتصاد و فرهنگ بود و نه بر اساس تحلیل اقتصادی - اجتماعی. تحلیل اقتصادی - اجتماعی بر اساس قرآن و دین و اقتصاد و فرهنگ نیست، بلکه بر اساس استعمار کار و تضاد کار و سرمایه است.

در کنگره‌ی ۲۰۱۳، حزب کمونیست مائوئیست به این تحلیل رسید که ترکیه دیگر یک مستعمره‌ی فئودالی نیست، بلکه سرمایه‌داری کمپرادور است. این تحلیل موجب می‌شود که کارگران و زحمتکشان به هم نزدیک‌تر شوند و درد مشترکشان هم برجسته‌تر شود. بنا به تحلیل حزب کمونیست مائوئیست در کنگره‌ی ۲۰۱۳، اقتدار طبقه‌ی کارگر در ارزیابی‌ها اولویت یافت. اساس تحلیل ما طبقه‌ی کارگر شد و نه فقط دهقانان و روستاییان. طبقه‌ی کارگر ترکیه، بزرگ‌ترین و اساسی‌ترین طبقه شده است. چنان که گفتم تا پیش از این کنگره، اساس تحلیل ما بر مبنای روستاییان و دهقانان بود، و پس از دهقانان به طبقه‌ی کارگر اهمیت می‌دادیم. اما پس از این کنگره، بنای تحلیل حزب کمونیست مائوئیست تغییر کرد و کارگران واحد اساسی تحلیل استراتژیک شدند.

در ترکیه، بورژوازی ملی پزمرده و کوچک شده است. در واقع بورژوازی ترکیه به سه بخش تقسیم شده است: (۱) بخش عمده‌ی آن به طبقه‌ی میانی یا بورژوازی میانی بدل شده است (۲) بخش کوچکی به بورژوازی کمپرادور (۳) و بخش تحتانی آن یا خرده بورژوازی ترکیه، که هم‌پیمان طبقه‌ی کارگر است.

این تغییر بافتار بورژوازی نتیجه‌ی سیستم جهانی سرمایه‌داری است. در همه‌ی جهان طبقه‌ی میانی بزرگ‌تر شده است و بخش‌های دیگر کوچک‌تر. اگر دقیق‌تر به ماجرای کودتاهای دهه‌های ۶۰، ۷۰ و ۸۰ میلادی در ترکیه نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که اجرای این کودتاها دستور کار سرمایه‌ی جهانی بوده است. مثلاً در ۲۴ ژانویه‌ی ۱۹۸۱ یکی از نخستین قوانینی که کودتاگران تصویب کردند، تسهیل و گسترش چرخش سرمایه در ترکیه بود. تبعات تحمیل چنین قوانینی که مطابق با طبع سرمایه‌ی جهانی بود، خود را در تغییر شکل سنتی ساختار طبقاتی جامعه‌ی ترکیه نشان می‌دهد.

## پس از کنگره‌ی ۲۰۱۳ در جهت نیل به اهداف استراتژیک خود چه تغییراتی در شیوه‌ی مبارزاتی حزب کمونیست مائوئیست ایجاد کردید؟

پیش از این کنگره، حزب کمونیست مائوئیست به ایجاد **انقلاب دموکراتیک** باور داشت. اما پس از کنگره‌ی ۲۰۱۳ و بنا به ارزیابی‌های جدید خود، تصمیم به تغییر استراتژی گرفتیم. هدف استراتژیک ما از این پس **انقلاب سوسیالیستی** است. راه رسیدن به این هدف از طریق مبارزه‌ی مسلحانه است. هرچند در افق دید ما، هدف بزرگ ما، دستیابی به انقلاب کمونیستی است.

پس از این کنگره، در راستای مبارزه‌ی مسلحانه و انقلاب سوسیالیستی هدف و برنامه‌ای را برای خود تعیین کردیم. برنامه‌ای که از آن به **SHSS [۷]** یا **استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق** یاد می‌کنیم. به باور ما استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق فقط برای پیروزی انقلاب در باکور و ترکیه است، برنامه‌ای است برای انقلاب سوسیالیستی در عصر حاضر. این یک راه مشخص است.

تا پیش از کنگره‌ی ۲۰۱۳ ما صرفاً به **HS [۸]** یا **نبرد خلق** برای دستیابی به **انقلاب دموکراتیک [۹]** باور داشتیم. اما از کنگره‌ی سوم (۲۰۱۳) به بعد، استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق را در جهت **انقلاب سوسیالیستی** مد نظر قرار دادیم. این فرمول برای نخستین بار است که در تاریخ مبارزات سوسیالیستی به کار می‌رود. استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق همانا دستاورد نظری و پراتیک حزب کمونیست مائوئیست است.

در نظر داشته باشید که تمامی انقلاب‌های سوسیالیستی، از کمون پاریس تا انقلاب اکتبر و حتی انقلاب چین، بر مبنای **نبرد خلق** به سرانجام رسیده‌اند. اما استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق راهی نوین برای تدارک انقلاب می‌گشاید که بر مبنای وضعیت انضمامی باکور و ترکیه طراحی شده است.

بهتر است برای روشن کردن مفهوم استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق اندکی درباره‌ی نبرد خلق توضیح دهیم. بر اساس ارزیابی‌های ما در کنگره‌ی ۲۰۱۳، به اختصار می‌توان گفت که چهار شرط عمده‌ی نبرد خلق بر مبنای تجارب کمون پاریس، انقلاب اکتبر و انقلاب چین به قرار زیر است: (۱) مکانیسم سرکوب‌گر دولت بورژوازی به شکلی است که باید از سوی انقلابیون با شدت در هم شکسته شود، (۲) هدف نهایی دستیابی به کمونیسم است، (۳) حزب کمونیست کارکردی دوگانه دارد: هم قدرت خلق است، هم میانجی خلق و دشمن است، (۴) قهرمان حقیقی انقلاب، خلق است.

لازم به ذکر است که در کمون پاریس قدرت حزبی وجود نداشت، هرچند در انقلاب اکتبر و چین یک قدرت بلامنازع حزبی ایجاد شد. در حقیقت به واسطه‌ی قدرت حزبی، جبهه‌ی متحد خلقی و ارتش خلقی شکل گرفت. اما به‌طور تاریخی، قهرمان اصلی این انقلاب‌ها، خلق‌های انقلابی بودند و نه احزاب.



خلاصه این که، در انقلاب‌های اساسی سوسیالیستی تاریخ، مبنای عمل نبرد خلق بود. این فرمول در آن زمان و در وضعیت انضمامی اجتماعی خاص آن جوامع جوابگو بود. اما برای انقلاب سوسیالیستی در باکور و ترکیه، ما نمی‌توانیم از همان شیوه‌های سنتی نبرد خلق استفاده کنیم. نتایج ما از کنگره‌ی حزب کمونیست مائوئیست این بود که در وضعیت ویژه‌ی تاریخی/ اجتماعی ترکیه به راهی نوین نیاز داریم که از آن به استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق یاد می‌کنیم. تفاوت تحلیل حزب ما با دیگران در این است که تغییرات اساسی سرمایه‌داری متأخر را برای پیگیری یک استراتژی تازه در نظر گرفته‌ایم. دیگران هم‌چنان به فرمول‌های سنتی نبرد خلق معتقدند.

استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق مشخصاً راه استراتژیک انقلاب در باکور و ترکیه است، چراکه بر مبنای ویژگی‌های انضمامی ترکیه طراحی شده است. این راه فقط برای انقلاب در ترکیه کارآمد است. اگر کمونیست‌های ایرانی به دنبال یافتن راهی برای انقلاب در ایران هستند، نمی‌توانند از این فرمول استفاده کنند. این فرمول فقط برای ترکیه و باکور به کار می‌رود، نه یونان یا هند یا پرو. همان‌طور که گفتیم بر اساس تجارب کمون پاریس، انقلاب اکتبر و چین ما به این فرمول، برای انضمامی کردن نبرد خلق در باکور و ترکیه رسیدیم، یعنی: استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق.

بخشی از ایده‌های این استراتژی از اندیشه‌های مائو آمده، بخشی ملهم از اندیشه‌های رفیق ایوو است، اما در مجموع، کلیت این سیستم نتیجه‌ی کنگره‌ی ۲۰۱۳ است. اگر شروط مبارزاتی قیدشده در این استراتژی را مبارزان به کار گیرند، نوع و شکل آن مبارزه استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق است. حالا هر نامی که می‌خواهید به آن بدهید: سوسیالیسم، کمونیسم یا هر چیز دیگری.

بنا به استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق نیروی مبارزاتی کارگران در اولویت قرار می‌گیرد. بر این اساس، پایه و افق پراتیک ما، طبقه‌ی کارگر خواهد بود. پس از آن دهقانان و روستاییان. نکته این است که تا پیش از کنگره‌ی ۲۰۱۳ باور ما این بود که دهقانان نیروی پیشاهنگ در استراتژی هستند. پس از ۲۰۱۳ مرکز توجه و عمل ما شهرهاست. شهر آغازگاه مبارزه است، چراکه جمعیت کارگران در آن جا متراکم است. پس از آن روستا اهمیت دارد. هدف ما این است که اتحادی سراسری میان کارگران، روستائیان، زنان، دانشجویان و ... ایجاد کنیم. استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق به باور حزب کمونیست مائوئیست، عبارت از اتحاد دیالکتیکی جنگ شهری و جنگ روستایی است. برای تمام پرولتاریای جهان هدف یکی است: دستیابی به کمونیسم. در جنگ انقلابی، دهقانان و کارگران شریک یکدیگرند و هدف‌شان نهایتاً مشترک است.

**استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق** نگاه ایدئولوژیک و سیاسی حزب کمونیست مائوئیست است. در کنار آن، از جهت نظامی سازمان‌دهی نیروهایمان را تغییر دادیم. به این شکل که در شهرها واحدهای نظامی ما با عنوان

نیروهای پارتیزانی خلق (PHG) [۱۰] و در کوهها با نام ارتش رهایی بخش خلق (HKO) [۱۱] فعالیت می کنند. این دو شاخه‌ی نظامی با یکدیگر کمیسیون مرکزی نظامی را تشکیل می دهند. [۱۲]

نیروهای پارتیزانی خلق، در هر شهری متفاوت از یکدیگر و مستقل از هم عمل می کنند. زیرساختارهای آن مشتمل بر کمیته‌ی استخبارات (اطلاعات)، کمیته‌ی لجستیک، کمیته‌ی مالی، کمیته‌ی تبلیغات و ... است. تمامی این کمیته‌ها زیرزمینی و غیرقانونی هستند.

به همین ترتیب، گریلاهای ارتش رهایی بخش خلق نیز متشکل از کمیته‌های متنوعی هستند و به شکل زیرزمینی (غیرقانونی) فعالیت می کنند. در نخستین کنگره‌ی حزب کمونیست مائوئیست سال ۲۰۰۲ تصمیم گرفتیم نام شاخه‌ی نظامی خود را از ارتش آزادیبخش کارگران و دهقانان ترکیه (TIKKO) به ارتش رهایی بخش خلق (HKO) تغییر دهیم. هم‌چنین سال تأسیس نیروهای پارتیزانی خلق به ۲۰۱۳ بازمی گردد. پس از سومین کنگره‌ی حزب، تصمیم بر ایجاد یک کمیته‌ی مرکزی نظامی گرفته شد. این کمیته متشکل از هر دو بازوی نظامی است یعنی ارتش رهایی بخش خلق و نیروهای پارتیزانی خلق. بنیان نگاه استراتژیک ما هم‌چنان مبتنی بر انقلاب فرهنگی مدنظر مائو است. اما بر این باوریم که کمونیست‌ها برای رسیدن به اهداف خود می توانند از وسایل گوناگونی استفاده کنند. بنابراین، حزب کمونیست مائوئیست فعالیت قانونی را کاملاً رد نمی کند و ما می توانیم یک حزب قانونی در پارلمان داشته باشیم.

**پس از تغییر استراتژی حزب کمونیست مائوئیست (از نبرد خلق به استراتژی نبرد سوسیالیستی خلق)، آیا بخشی از تزه‌های مائو را نقد کردید؟ حزب شما علاوه بر مبارزه‌ی مسلحانه و فعالیت غیرقانونی، فعالیت قانونی و پارلمانی را رد نمی کند، این موضوع با نظرات مائوئیستی هم‌خوانی دارد؟**

مائو معتقد است که در مسیر مبارزات رهایی بخش علیه نیمه‌مستعمره / مستعمره از بدو امر می توان به نبرد خلق دست زد، اما در مبارزه علیه امپریالیسم / سرمایه‌داری نمی توان از همان ابتدا به شکل غیرقانونی عمل کرد، در آن شرایط نبرد خلق ممکن نیست. زیرا مائو بر این باور است که نظام امپریالیستی و دولت سرمایه‌داری برای زمانی طولانی در شرایطی مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه تداوم می یابد. بنابراین نمی توان از آغاز مبارزه‌ی غیرقانونی و مسلحانه را پی گرفت. ابتدا باید به شکلی مسالمت‌آمیز مبارزه کنید و در مراحل بعدی حرکت غیرقانونی و مسلحانه ضروری می شود. این تز مائو در تاریخ تمام جنبش‌های مائوئیستی به شکل مسلطی وجود دارد، حزب کمونیست مائوئیست هم تا پیش از کنگره‌ی ۲۰۱۳ آن را قبول داشت، اما پس از ۲۰۱۳ این تز را نقد کردیم.

به نظر ما تز مائو درباره‌ی مبارزه‌ی ضد امپریالیستی / سرمایه‌داری اشتباهاتی دارد. ما به این نتیجه رسیدیم که از ابتدای مبارزات ضد امپریالیستی / سرمایه‌داری می‌توان و باید مبارزه‌ی غیرقانونی و مسلحانه را پیش برد. مائو اشتباه می‌کرد که این نوع از مبارزه را غیرممکن می‌دانست.

اما چرا این تز ما درست است؟ بیایید به سرنوشت دیگر جنبش‌ها نگاه کنیم. آن‌ها که از ابتدای مبارزه علیه امپریالیسم / سرمایه‌داری، بنا به تز مائو مبارزه‌ی قانونی / غیرمسلحانه را انتخاب کردند همگی پس از مدتی رفرمیست و رویزیونیست شدند. درست مثل مائوئیست‌های سابق در فرانسه، یونان و دیگر کشورهای اروپایی. نگاه کنید به انقلابیون و مائوئیست‌های سابقی که امروزه پارلمان‌تاریست شده‌اند و نماینده‌ی پارلمان در اروپا هستند! بنابراین، یک جای کار ایراد دارد که آن‌ها همگی به این سرنوشت دچار شده‌اند. چراکه از دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی تاکنون همواره بر مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز و بدون سلاح تأکید کرده‌اند. بخشی از مبارزان انقلابی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که یکسره فعالیت غیرقانونی و مسلحانه داشتند، مثل **فراکسیون ارتش سرخ (RAF)** [۱۳]، توسط دولت‌های امپریالیستی / سرمایه‌داری قلع و قمع شدند. آن‌ها به مبارزه‌ی مسلحانه باور داشتند. از سوی دیگر، آن دسته از فعالان سیاسی که مبارزات مسالمت‌آمیز را دنبال می‌کردند، همواره مدعی بودند که سیستم را به آهستگی تغییر خواهند داد. سیستم تغییر نکرد، بلکه به درون آن‌ها راه یافت و آن‌ها را تغییر داد. این فعالان همگی سر از پارلمان درآوردند و رویزیونیست شدند.

به نظر ما باید مبارزه‌ی مسلحانه و فعالیت غیرقانونی را از ابتدای مبارزه در دستور کار قرار داد و ارتباطی جهانی میان آن‌ها ایجاد کرد. در هر نقطه‌ای مانند باکور، ایران، آفریقا، یونان، روسیه، اروپا، نپال، پرو، کلمبیا و ... همه جا فعالیت غیرقانونی و مبارزه‌ی مسلحانه ضرورت آغازین مبارزه است.

مثلاً به **حزب کمونیست انقلابی (RCP)** باب آواکیان [۱۴] در آمریکا نگاه کنید! حزبی قانونی است، چگونه می‌توان با یک حزب قانونی مبارزه و انقلاب کرد! البته نقد احزاب قانونی به معنای نفی فعالیت قانونی نیست. این به معنای تقلیل تمامی فعالیت به مبارزات غیرقانونی نیست. فعالیت غیرقانونی تنها یک شرط مبارزه است و به معنای تکمیل و گسترش مبارزه علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری است. بسیاری از احزاب و سازمان‌های دیگر این نظر ما را قبول نمی‌کنند. اما جوانان بسیاری در نقاط مختلف جهان هستند که با بینش مائوئیستی خود، تز حزب کمونیست مائوئیست را مبنی بر مبارزه‌ی مسلحانه / غیرقانونی می‌پذیرند.

مختصر این‌که به نظر ما، مبارزه‌ی سیاسی از دو ساحت جدا تشکیل شده است. ما تمامیت مبارزه‌ی قانونی را رد نمی‌کنیم، اما اساس فعالیت ما مبتنی بر مبارزه‌ی مخفی، غیرقانونی و مسلحانه است. برای حزب کمونیست مائوئیست، مبارزه‌ی قانونی یک **تاکتیک**، و مبارزه‌ی غیرقانونی / مسلحانه هم **استراتژی** است.

فرهنگ سیاسی معینی پیرامون مبارزه‌ی غیرقانونی / مسلحانه شکل گرفته است که تاریخ آن به چندین نسل می‌رسد. بر مبنای این فرهنگ سیاسی خاص، هر شکلی از فعالیت سیاسی که همراه با اسلحه نباشد، رفورمیستی و رویزیونیستی و نهایتاً غیرجدی تلقی می‌شود. نوعی آیین مذهبی با مبارزه‌ی مسلحانه رشد کرده است. نظر شما درباره‌ی نفی هر نوع فعالیت علنی، که بخشی از این فرهنگ سیاسی است، چیست؟

این موضوع تازه‌ای نیست. در زمان لنین گروهی از بولشویک‌ها کار قانونی را به‌تمامی رد می‌کردند. لنین آن‌ها را تصفیه‌چی می‌نامید. لنین هرگز نگاه این افراد را قبول نمی‌کرد. در حالی که خود لنین در مجلس دوما فعالیت می‌کرد و کار علنی را به‌تمامی رد نمی‌کرد.

برخی از سازمان‌ها و احزاب، فعالیت قانونی را انحراف از مبارزه ارزیابی می‌کنند. حزب کمونیست - مائوئیست پرو معتقد است اصولاً فعالیت قانونی ممکن نیست و انحراف از مبارزه به شمار می‌آید. چنین نگاهی به نظر ما اشتباه است. این که حتی به شکل تاکتیکی دست به فعالیت قانونی نزنیم بسیار اشتباه است. پس از بحث با دوستان پرویی، به آن‌ها گفتیم که راه و استراتژی شما در باکور و ترکیه ممکن نیست. ما باید تاکتیک کار قانونی را داشته باشیم، ما باید در انتخابات شرکت کنیم.

نفی کامل فعالیت علنی / قانونی منتهی به منش خرده بورژوازی در احزاب و سازمان‌ها می‌شود. به طور کلی دو گرایش در میان گروه‌های خرده‌بورژوازی دیده می‌شود. بخشی از آن‌ها **نارودنیک** هستند، و فقط قائل به حرکات تروریستی‌اند. این گرایش اصولاً علاقه‌ای به سازمان‌دهی مردم ندارد و فقط به چند عملیات تروریستی می‌پردازد. مثلاً فراکسیون ارتش سرخ در آلمان فعالیت قانونی را رد می‌کرد و نهایتاً تبدیل به یک گروه ماجراجوی نارودنیستی شد. این مسیری است که در نهایت به سیاست خرده‌بورژوازی ختم می‌شود: یعنی وقتی که برای شما سازمان‌دهی مردم اهمیتی ندارد و فقط انفجار بمب اولویت دارد! بخشی دیگر، **اکونومیست** هستند، درست مثل منشویک‌ها یا تروتسکیست‌ها. این گرایش تنها فعالیت قانونی را می‌پذیرد و تلاش می‌کند با تمام توان از فعالیت مخفی دور شود. آن‌ها اساساً فعالیت غیرقانونی را رد می‌کنند. به باور ما فعالیت قانونی **تاکتیک** است و فعالیت غیرقانونی / مسلحانه هم **استراتژی** است.

حزب شما، حزب کمونیست مائوئیست بخشی از ائتلاف «جنبش انقلاب متحدانه خلق‌ها» (HBDH) [۱۵] است. آیا چشم‌اندازی برای ارتقای بینش انترناسیونالیستی در منطقه می‌بینید؟

همان‌طور که پیش از این نیز اشاره کردم، امپریالیسم و سرمایه‌داری در عصر حاضر تغییرات عمده‌ای کرده‌اند. به باور لنین می‌توان شهر به شهر انقلاب ایجاد کرد، اما امروزه می‌توان در مناطق بزرگ انقلاب کرد. مقصودم این نیست که انقلاب برعلیه دولت یک کشور خاص دیگر ممکن نیست؛ در واقع می‌گویم که امروزه امکان انقلاب‌های منطقه‌ای ایجاد شده است. این مسئله اهمیت اتحاد انقلابیون منطقه‌ای را نشان می‌دهد که باید اتحادی از انقلابیون سوسیالیست و کمونیست ایجاد کنند. در مقابل اتحادی که قدرت‌های امپریالیستی در مناطق مختلف ایجاد می‌کنند، ما نیز باید پایه‌های اتحاد را در منطقه بسازیم. برای مثال، احزاب کمونیست و مائوئیست نپال، بنگلادش، هند، افغانستان توانسته‌اند یک اتحاد آسیایی ایجاد کنند. این نوع اتحادها بسیار ارزشمندند.

«جنبش انقلاب متحدانه‌ی خلق‌ها» اساساً برای نیل به چنین هدفی تأسیس شده است؛ ایجاد اتحاد منطقه‌ای. ممکن است در حال حاضر، مرزهای باکور و ترکیه مرکز این اتحاد باشند، اما این اتحاد اندیشه‌ای است برای متحدکردن تمامی انقلابیون خاورمیانه. اگر در عربستان، کویت، ایران، سوریه و ... احزابی انقلابی وجود دارند، باید بر اساس فکر اتحاد به هم نزدیک شوند.

بر چهار پارچه‌ی کردستان، نوعی بی‌عدالتی تاریخی روا شده که آن را به مسئله‌ای جهانی بدل کرده است. امروز این احتمال وجود دارد که هر چهار پارچه‌ی کردستان به هم بیوندند، در واقع چنین پتانسیلی وجود دارد. ما در حزب کمونیست مائوئیست برای چهار پارچه‌ی کردستان یک تر داریم: **اتحاد دموکراتیک و مستقل سیاسی کردستان**. در واقع حزب ما کردستان را به این شکل ارزیابی می‌کند و در راه رسیدن به چنین هدفی تلاش می‌کند.

مارکس درباره‌ی انقلاب‌های منطقه‌ای معتقد بود که اتحادیه‌ای از دولت‌های اروپایی وجود دارد و باید علیه آن قیام کرد. لنین هم معتقد به انقلاب منطقه‌ای بود. لنین می‌گفت که انقلابی در سراسر اروپا ایجاد خواهد شد. در آن زمان زمینه‌ی چنین انقلاب‌هایی مهیا بود.

ممکن است که هر چهار پارچه‌ی کردستان به یکباره و هم‌زمان با هم آزاد نشوند، شاید جدا از یکدیگر آزاد شوند، به این دلیل که شرایط انضمامی تاریخی / اجتماعی مسلط بر این مناطق متفاوت است. اما امروز، احتمال آزادسازی جداگانه‌ی آن‌ها مهیاست.

در طول تاریخ، ستاد فرماندهی مرکزی انقلاب جهانی بارها تغییر کرده و از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر منتقل شده است. در زمان مارکس این مرکز در اروپا بود، در زمان لنین روسیه و در زمان مائو چین بود. امروز ممکن است هر جای دیگر باشد. از نظر ما البته، پایگاه انقلاب جهانی در خاورمیانه است. ممکن است آمریکای لاتین هم مستعد ایجاد چنین پایگاهی باشد، به این دلیل که احزاب کمونیست و مائوئیست در آن منطقه بسیار

قدرتمندند. منظور من این نیست که خیزش انقلابی در اروپا ممکن نیست، بلکه اتمسفر انقلابی، در لحظه‌ی کنونی در خاورمیانه یا آمریکای لاتین است. بهار عربی را باید در پرتو چنین نگاهی ارزیابی کرد.

ما به انقلاب‌های منطقه‌ای بسیار اهمیت می‌دهیم. برای ما حتی یک قطب جهانی پشتیبان هم باقی نمانده است. امروزه سه بلوک امپریالیستی در جهان فعال است: (۱) آمریکا (۲) اتحادیه اروپا (۳) اتحادیه‌ی شانگهای: روسیه و چین. البته قدرت‌های ژئوپولیتیک هم فعال‌اند، درست مثل رژیم ایران و قطر و ... باید از تناقضات این بلوک‌های امپریالیستی بهره‌برداری کرد اما به آن‌ها وابسته نشد. برای مثال در خاورمیانه ما می‌توانیم از تضاد منافع امپریالیسم آمریکا و روسیه بهره‌گیریم.

یکی از مشکلات عمده‌ی احزاب یا سازمان‌های کمونیستی در قرن گذشته، چیرگی بوروکراسی حزبی بر دموکراسی درون حزبی بوده است. اقتدار رهبری یا کمیته‌ی مرکزی منجر به کیش شخصیت می‌شد. از سویی، ساختار سیاسی بدون اتوریته‌ی رهبری دوام نمی‌آورد، از سوی دیگر اتوریته‌ی رهبری، از درون به مانعی جدی در مناسبات دموکراتیک حزبی / سازمانی بدل می‌شود. چرا می‌توان باور کرد که حزب یا سازمانی که از درون دموکراتیک نیست، می‌تواند پس از انقلاب دموکراسی را به جامعه تحمیل کند؟ با چه مکانیسمی می‌توان با کیش شخصیت درون احزاب مبارزه کرد؟ گاهی یک رهبر سیاسی به امام یک شریعت مذهبی تغییر جایگاه می‌دهد، در این موارد چه می‌توان کرد؟

هدف نهایی ما کمونیسم است. این مسئله را باید از منظری دیالکتیکی درک کرد. جامعه، طبیعت، فکر باید مبنای بررسی دیالکتیکی این هدف باشند. هیچ‌گاه «دو» به «یک» بدل نمی‌شود، هر امری گسترش می‌یابد و البته تاریخ‌مند است. امور ابدی و ازلی وجود ندارند، همه چیز تاریخی است. از آغاز تا میانه و پایان، تماماً تاریخی هستند. در طبیعت هم به همین شکل است. در جامعه و فکر نیز ما با پدیده‌های تاریخی مواجهیم. از سوی دیگر، دولت و طبقات هم تاریخی‌اند. برنامه‌ی حزب کمونیست مائوئیست بر این اساس است.

مارکس در تز یازدهم فوئرباخ می‌گوید که فیلسوفان جهان را تفسیر می‌کنند، اما باید جهان را تغییر داد. به همین دلیل انسان باید از جهات اجتماعی، طبیعی و فکری به گونه‌ای دیالکتیکی مداخله کند. موتور تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی است و دینامیسم آن، قهرمانی خلق است.

در طول مبارزات تاریخی، رهبران خلق و احزاب خلق وجود دارند و ایفای نقش می‌کنند اما قهرمان تاریخ، اساساً خلق است. این فلسفه و نگاه استراتژیک ماست. برخی افراد، احزاب سیاسی‌ای را که بر شانه‌های خلق استوارند، به شکل اموری مقدس می‌پندارند. این نگاه اشتباه منجر به «اقتدار حزب» می‌شود و نه «اقتدار خلق». به همین

دلیل باید از این پارادایم بورژوازی گسست کنیم. این تقدس‌گرایی احزاب و رهبران سیاسی باید قطع شود، از بین برود.

به نظر ما، سیستم رهبری مائو اشتباه است، این سیستم نقش ایفا می‌کند، اهمیت دارد، اما کسی نمی‌تواند او را مقدس کند. اندیشه‌ی مائو را می‌توانید به کار گیرید اما نمی‌توانید او را سلطان کنید. لنین می‌گوید که فقط مردگان اشتباه نمی‌کنند. رهبران احزاب هم افرادی زنده‌اند و اشتباه می‌کنند. آن‌ها بسیار مهم‌اند اما نمی‌توان با نگاه ایدئالیستی و مطلق‌نگر به رهبران سیاسی نزدیک شد. آن‌ها تنها وسیله‌ی گذار به هدف‌اند، اما خودشان هدف نیستند. بنابراین باید مانع دائمی شدن کمیته‌ی مرکزی یک حزب شد، یعنی این که از ابتدا تا انتها و به‌طور دائم افراد واحدی عضو کمیته مرکزی باشند. اعضای کمیته‌ی مرکزی باید مدام تغییر کنند.

برای ما حتی مارکس نیز یک رهبر و معلم است و نمی‌توانیم مارکس را به‌شکلی مطلق در نظر بگیریم. او خدای ما نیست. ما نمی‌توانیم به رهبران کمونیست به شکلی مقدس نزدیک شویم و جایگاه تقدس برایشان قائل شویم. چراکه رهبران کمونیست هم تاریخی هستند. هر چیزی تاریخی است از جمله یک رهبر. زمانی که ما مارکس را ایدئالیزه می‌کنیم و نگاهی مطلق‌گرا به او داشته باشیم، دیگر نیازی به لنین یا مائو یا دیگران نداریم! این اشتباه است. ماهر چایان، دنیز گرمیش، کایپاک‌کایا، اوجالان و ... تاریخی هستند، آن‌ها بسیار اهمیت دارند اما پدیده‌هایی تاریخ‌مند محسوب می‌شوند. ریشه‌ی پراتیک و اندیشه‌ی ما هستند اما قرآن و انجیل نیستند که مقدس باشند. نباید تئوریت‌های رهبری را ایجاد کنیم.

در کمونیسم طبقه، دولت، حزب، رهبری و ... وجود ندارد. در کمونیسم فاصله‌ای میان فرودستان و فرادستان نیست، دیکتاتوری وجود ندارد، دموکراسی نیز وجود ندارد. زیرا دموکراسی به معنای دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت است. مارکس می‌گوید رنجی که بشر در جهان تحمل می‌کند، به دلیل وجود طبقات است. ما انقلابیون، این ظلم جهانی را برخواهیم چید.

امروز، ۱۵۰ سال از تاریخ کمونیسم گذشته است. ما باید از اشتباهاتی که در ۱۵۰ سال گذشته اتفاق افتاده است درس بگیریم. کمونیست‌ها باید با فهم درست تاریخ، از درس‌های تاریخی گذشته بیاموزند. ما نمی‌توانیم بار دیگر کمون پاریس را تکرار کنیم، یا تجربه‌ی شوروی یا چین را مجدداً تکرار کنیم. انقلاب کمون پاریس مثل انقلاب اکتبر نبود، انقلاب اکتبر هم مثل انقلاب چین نبود. انقلاب باکور هم مثل آن‌ها نخواهد بود، چراکه در دنیایی زندگی می‌کنیم که تجارب تاریخی آن متفاوت است. همان‌طور که طبقات اجتماعی در کمون پاریس، شوروی، چین و باکور مثل هم نیستند. در سال ۱۹۲۸، عده‌ای چینی در دانشگاه‌های شوروی تحصیل می‌کردند که تصمیم گرفتند انقلابی شبیه به انقلاب اکتبر در چین ایجاد کنند. این اشتباه بود. زیرا تجارب تاریخی روسیه و چین متفاوت بود.

درباره‌ی مسئله‌ی اقتدار حزبی باید نکته‌ای را اضافه کنم. لنین می‌گوید در شوروی، بزرگ‌ترین مرجع اقتدار باید کارگر، زارع و ارتش سرخ باشد. او معتقد است که اقتدار در جامعه باید متعلق به این سه دسته باشد. در زمان لنین دیکتاتوری حزب نبود، بلکه دیکتاتوری پرولتاریا وجود داشت. عجیب است که هم‌چنان عده‌ای توهم دارند که می‌توانند از طریق دیکتاتوری حزب به اقتدار پرولتاریا دست پیدا کنند! این افراد فهم کاملاً اشتباهی از موضوع دارند. این‌ها وقتی که می‌گویند دیکتاتوری پرولتاریا، منظورشان دیکتاتوری حزب است. در واقع فهم آن‌ها از دیکتاتوری پرولتاریا، تسلط و سیطره‌ی همه جانبه‌ی حزب بر جامعه است. هنوز هم عده‌ای، نظرات خود را بر مبنای اشتباهات استالین پایه‌گذاری کرده‌اند. لنین در آن زمان به هیچ وجه از اقتدار حزب سخنی نگفت. لنین نگفت که حزب باید بر جامعه اقتدار داشته باشد، بلکه او معتقد به اقتدار پرولتاریا بود. لنین به اقتدار حزب بر جامعه باور نداشت. اگر دیکتاتوری حزب وجود نداشته باشد، طبعاً جایی هم برای دیکتاتوری نیست. یکی از اساسی‌ترین تصمیماتی که در کمون پاریس گرفتند این بود که دیکتاتوری رهبری نداشته باشند. این خیلی درخشان است.

اگر امروز با نام سوسیالیسم کسی رهبر شود و دیگر نتوانید او را برکنار کنید، آیا این سوسیالیسم است؟ آیا این انقلاب سوسیالیستی است؟ این تنها دیکتاتوری رهبری است. بازنمایی دموکراسی در سوسیالیسم غیرمستقیم نیست، بلکه مستقیم است. در واقع در تضاد با فکر دموکراسی غیرمستقیم، حزب کمونیست مائوئیست به دموکراسی سوسیالیستی باور دارد. هیتلر و اردوغان هم از درون دموکراسی بیرون آمدند. در عوض، در سوسیالیسم باید دموکراسی مستقیم ایجاد شود که بنای آن اقتدار خلق است. اقتدار خلق، نتیجه‌ی کمون‌های مردمی و شوراهای کارگری است. در چنین شرایطی هرچیزی به خلق متعلق است و نه به حزب.

بر همین اساس ما تجربه‌ی شوروی را نقد می‌کنیم. لنین در تزه‌های آوریل ۱۹۱۷ می‌گوید اگر کارگر و زارع از حزب ما خوش‌شان نیامد، حزب دیگری برای خودشان تأسیس کنند. آیا بعدها در سوسیالیسم شوروی همین وعده‌ی ابتدایی عملی شد؟ نه، در عوض اقتدار حزب و دیکتاتوری حزب ایجاد شد. در حال حاضر هم‌چنان در چین با اقتدار حزب کمونیست مواجه‌ایم، آن‌چنان که در شوروی نیز اقتدار حزب مسلط بود. حزب کمونیست مائوئیست آن‌ها را فاشیسم می‌داند. از نظر ما دموکراسی شوروی یک تجربه‌ی فاشیستی بود.

این مسئله هم‌چنان موضوع جدال است. عجیب است که از تاریخ درس نمی‌گیریم. مثلاً نگاه کنید به حزب کمونیست انقلابی و نظرات رهبر آن باب آواکیان [۱۶]. آواکیان در تحلیل نهایی سوسیالیسمی از جنس ملایان رژیم ایران می‌خواهد، درک او از سوسیالیسم عبارت است از تأکید بر دموکراسی ملایان جمهوری اسلامی. بسیاری از احزاب چپ در ترکیه نیز به جمهوری اسلامی ایران به دیده‌ی یک الگوی سوسیالیستی نگاه می‌کنند. درحالی که به‌باور ما رژیم ایران، رژیمی فاشیستی است.



## یادداشت‌ها:

[۱] Maoist Komünist Partisi. شاید در ایران، این حزب بیش‌تر با نام گروه موسیقی نزدیک به آن یعنی Grup Munzur شناخته شده باشد.

[۲] **حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست)** در سال ۱۹۷۲ به رهبری ابراهیم کاپاک‌کایا، از سوی گروهی از جوانان منشعب از حزب کارگران و دهقانان انقلابی ترکیه (TİİKP) تأسیس شد. شاخه‌ی نظامی این حزب ارتش آزادیبخش کارگران و دهقانان ترکیه (TİKKO) نام دارد. این حزب در طول تاریخ خود چندین بار منشعب شده و حزب کمونیست مائوئیست هم یکی از انشعابات آن است. محل عمده‌ی فعالیت حزب در منطقه‌ی دَرسیم است. این حزب، ترکیه را **نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودالی** ارزیابی می‌کند و قائل به **نبرد خلق** و انقلاب از طریق محاصره‌ی شهرها از سوی دهقانان و کارگران است.

[۳] ابراهیم کاپاک‌کایا (İbrahim Kaypakkaya) (۱۹۷۳-۱۹۴۹) نظریه‌پرداز و بنیان‌گذار حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) (TKP/ML) بود. پس از کودتای ۱۹۷۱ جنبش چپ ترکیه به شدت سرکوب شد. در سال ۱۹۷۲ منطقه‌ی فعالیت کاپاک‌کایا و هم‌زمانش تحت هجوم ارتش ترکیه قرار گرفت. کاپاک‌کایا پس از جان‌باختن رفقاییش در نبرد و زخمی‌شدن، در شرایط زمستانی کوهستان به‌تنهایی راه خود را به روستایی نزدیک می‌گشاید. روستاییان او را پس از مدتی به ارتش تحویل دادند. گفته می‌شود که او در همان وضعیت نیمه‌جان، چندین ماه تحت شکنجه قرار گرفت و در نهایت تیرباران شد. اهمیت کاپاک‌کایا در تاریخ چپ ترکیه به نقدها و نوشته‌های او از کمالیسم، مسئله‌ی ملی، دولت ترکیه و ... بازمی‌گردد. کاپاک‌کایا یکی از نخستین مارکسیست‌های ترکیه است که تلاش می‌کند به‌شکلی نظری **مسئله‌ی کرد** را به بحث بگذارد. کاپاک‌کایا به نام ایبو (İBO) که مخفف ابراهیم است نیز شناخته می‌شود.

[۴] Mao Yoldaş.

[۵] *امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری* نام کتابی است که در این‌جا به آن اشاره می‌شود.

[۶] Speculative Capital.

[۷] Sosyalist Halk Savaş Strategy.

[۸] Halk Savaş.

[۹] Demokratik Devrim.

[۱۰] Partizan Halk Güçleri.

[۱۱] Halk Kurtuluş Ordusu.

[۱۲] مختصر این‌که، بر مبنای استراتژی جدید، حزب کمونیست مائوئیست نیروهای نظامی خود را در شهرها نیز مستقر کرده است. اهمیت این موضوع در این است که تغییر دید آن‌ها نسبت به تفوق هژمونیک دهقانان بر کارگران در یک پروسه‌ی انقلابی را برجسته می‌کند. حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) که حزب

مادر حزب کمونیست مائوئیست است، هم‌چنان نیروهای گریلایی خود را با نام ارتش آزادیبخش کارگران و دهقانان ترکیه عمدتاً در کوه‌های دَرسیم متمرکز کرده است.

[۱۳] Red Army Fraction سازمانی معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه و جنگ چریکی شهری در آلمان.

[۱۴] Bob Avakian فعال سیاسی و نظریه‌پرداز و رهبر Revolutionary Communist Party که حزبی مائوئیست در آمریکا است.

[۱۵] Halkların Birleşik Devrim Hareketi.

«جنبش انقلاب متحدانه‌ی خلق‌ها» یک چتر سازمانی و متشکل از پ.ک.ک و چند حزب کمونیست ترکیه است. هدف از تشکیل این سازمان، هماهنگی بیش‌تر فعالیت‌های انقلابی در میان این احزاب در جهت اهداف تعیین‌شده‌ی آن است.

[۱۶] صحت و سقم و داوری درباره‌ی این ادعا بر عهده‌ی گزارش‌گر نیست.